اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین، لاسیّما بقیۀ الله فی الأرضین اروحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف

دلیل سوم بر اینکه به اطلاقات نمی‌توان برای مصادیق مستحدثه استدلال کرد انصراف بود، گفتیم این انصراف سه تقریب دارد، دو تقریبش گذشت و پاسخ داده شد.

تقریب سوم:

تقریب سوم این است که همانطور که در اصول شاید گفته شده و دأب فقها هم می‌بینیم همین است، وقتی سائل می‌آید سؤالی می‌کند و لو اینکه آن سؤالی را که او مطرح کرده است دارای انقساماتی باشد و آن انقسامات هم احکامش مختلف باشد، اما اگر آن انقسامات یک قسمی از آن متعارف است و متداول است و معمولاً اینطور است و آن قسم آخر غیر متعارف است، معمولاً در مقام جواب، مجیب جواب را بر اساس آن متعارف می‌دهد و نه سؤال می‌کند از حالت غیر متعارف و نه اینکه حکم هر دو را ذکر می‌کند.

مثلاً اگر کسی سؤال می‌کند از یک چیزی که انسان غیر خنثی یک حکمی دارد در شریعت، انسان خنثی یک حکم دیگری دارد، حالا در موارد استفتائات چون حمل می‌شود بر اینکه این مستفتی و این سائل همین طبق متعارف را سؤال می‌کند، همان جوابی که برای غیر خنثی هست ذکر می‌شود، نمی‌آیند آنجا بگویند اگر جنابعالی خنثی هستید حکمتان این است و اگر غیر خنثی هستید حکمتان این است. دأب بر این نیست. این حالات غیر متعارفه را اصلاً متعرّض نمی‌شوند. ائمه علیهم السلام هم همینطور بودند، وقتی می‌آیند سؤال می‌کنند آن سؤالات را، آن موضوعات مورد سؤال را حمل بر افراد متعارفه می‌کنند، پاسخ آن بر اساس آن است قهراً. وقتی که این مسأله یک مسأله قبول شده ای است و دأب سابقین بر همین بوده و دأب لاحقین هم بر همین بوده است و حالا هم همینطور است، حالا گفته می‌شود که این اطلاقات و عمومات چون معمولاً در پاسخ سؤالاتی است که گفته شده و پرسیده شده است، و چون سؤالات بر افراد متعارفه متدارجه حمل می‌شود پس جواب هم بر همان است. مثلاً اگر سائلی آمده است خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرده است که من تا یک سفر هشت فرسخی رفته ام نمازم چگونه است؟ حضرت می‌فرمایند مثلاً قصر است. آن سؤالش که می‌گوید یک سفر هشت فرسخی رفته ام یعنی به چه رفته است؟ آن همین افراد متعارفه مقصودش است، یعنی با همین وسایل متعارف، مسلّم هواپیما در نظرش نبود و امثال اینها. پس بنابراین جواب امام هم که می‌فرمایند که نمازت قصر است طبق همین سؤال است، سؤال از افراد متعارف ... است.

پس بنابراین این اشکال مقدّمه اولی اش این شد که جواب‌ها بر طبق سؤال‌ها گفته می‌شود، این یک.

دو، سؤال‌های سائلین بر افراد متعارفه حمل می‌شود.

سه، افراد جدیده و مستحدثه متعارفه آن زمان نیست پس سؤال سائلین به اینها حمل نمی‌شود، شامل اینها نمی‌شود.

نتیجه چهارم: پس جواب امام هم برای همان افراد متعارفه زمان خودشان است، شامل افراد مستحدث و متجدد ناپیدای در زمان‌های بعد نمی‌شود.

این اشکال.

س: ...

ج: نه این قدر متیقّن نیست.

جوابی که هست این است که فرضاً ما این مطلب را بپذیریم –که بعید نیست- اما این در جایی درست است که پاسخ سؤال باشد کلام شارع اما ما مواردی داریم که شارع ابتدائاً احکام را فرموده است، مثل قرآن شریف. قرآن که جواب سؤال نیست پس بنابراین در آنجا این حرف نمی‌آید.

یا روایات ابتدائیه به قول آقایان، یعنی بدون مسبوقیت به سؤال امام فرمایشی فرموده است، اینها، «من سافر (مثلاً) ثمانین فرسخ» ابتدائاً فرموده است «من سافر ثمانین فرسخ فالیقصّر صلاته»، «من سافر» اطلاق دارد، «من سافر» به هر وسیله ای، یک قضیه حقیقیه ای است که حکم رفته است روی نفس طبیعت مسافرت بأیّ سببٍ تحقّقت، لولا اشکالات دیگر اگر آنها را جواب دادیم این اشکال دیگر اینجا وارد نمی‌شود که این جواب سؤال است و سؤال برای افراد متعارفه است پس جواب هم برای افراد متعارفه است.

س: ...

ج: این استدلال این است

س: ...

ج: این استدلال این است که چون سؤال‌ها از آن است پس پاسخ‌ها هم ناظر به همان است.

«التقریب الثالث: بناء علی أنّ السؤال فی مقام الاستفتاء» بنا بر اینکه سؤال سائلین در مقام پرسش فتوا منصرف است «الی ما هو الشائع فی عُرف السائل» منصرف است به آنچه که شایع و متعارف است در عرف سؤال کننده «و إن کان بلفظ مطلق» اگرچه او در سؤالش لفظ مطلق به کار برده است اما این لفظ مطلق منصرف است به همان فرد شایع «و منهنا لا یفصّل فی الجواب» چون منصرف به فرد شایع است، از همین رهگذر که منصرف به فرد شایع است «لا یفصّل فی الجواب عن الاستفتائات بین الشائع و غیره (غیر شائع) لو کان بینهما (بین شائع و غیر شائع) فرقٌ فی الحکم» اگر فرق در حکم هم باشد تفصیل نمی‌نویسند حکم را طبق همان شایع می‌نویسند «بل یُجاب ببیان حکم الفرد الشائع المتعارف» که گفتم نمی‌نویسند اگر خنثی باشد حکمش این است و اگر نه این است، اینطور نمی‌نویسند.

خب بناءً بر اینکه سؤال در مقام استفتاء اینچنین است «أمکن الإشکال فیما ورد من المطلقات عن المعصومین علیهم السلام فی الجواب عن الأسئله، بأنّه» اشکال کنیم به چه؟ «بأنّه» به اینکه ما ورد از مطلقات «منصرفٌ الی الشائع» اینها منصرف به همان افراد شایعه همزمان دارند «بتبع انصراف الأسئلۀ» چون سؤال‌ها انصراف دارند و این هم پاسخ همان سؤال‌ها است پس اینها هم انصراف دارد. «فلا یشمل ما لا وجود له فی زمانهم علهیم السلام اصلاً» آنکه اصلاً وجود نداشته است «من المصادیق المستحدثه» چون حتماً سائل‌ها که از آنها سؤال نکرده‌اند که.

س: ...

ج: نه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن خطبه حجّۀ الوداعشان آمدند مسجد و مردم جمع شدند و شروع کردند به حرف زدن و هیچ کس هم سؤال نداشت. مطالب جدیدی را فرمودند.

«لکن هذا الإشکال»

س: ...

ج: ...

«لکن هذا الإشکال علی تقدیر التسلیم بمبناه» که مبنا چه بود؟ این بود که سؤال‌ها منصرف به فرد شایع است و جواب هم باید ... اگر این مبنا را ما بپذیریم و نگوییم نه چنین مطلبی درست نیست؛ کسی ممکن است بگوید نه، سؤال‌ها فرق می‌کنند، سائلین فرق می‌کنند. گاهی سائل عادی است، انسان عادی و معمولی سؤال می‌کند او ممکن است ذهنش در فردهای متعارف در زمان خودش است «عوام». اما یک وقت زراره سؤال می‌کند، این دانشمندان و تلامذه علمی ائمه سؤال می‌کنند، نه ممکن است بگوییم اینطور نیست. عوام که می‌آید سؤال می‌کند در ذهنش شقوق و ... همین فرد متعارفی که در ذهنش است سؤال می‌کند، اما مثل زراره، مثل ... مثل محمد ابن مسلم این کسانی که فقهاء و اصحاب ائمه بودند اینها ممکن است از طبیعت کلّیه سؤال می‌کنند، چرا به فرد متعارف ... ممکن است در مبنا اشکال کنیم.

حالا اگر مبنا را بپذیریم این حرف کجا است؟ این «لا یتمّ فی ما اذا کان المطلق ورد ابتداءً و من غیر سبق السؤال» سؤالی نبوده است که شما بخواهید این حرف را بزنید «أو کان الجواب فیه غیر ناظر الی فرض السائل بل ذکر فی مقام الجواب ضابط کلّیٌ یشمل مورد السؤال و غیره»

اگر در مباحث فقهی دیده باشید و یادتان بیاید، گاهی سائل از یک فرد خاصّی سؤال می‌کند ولی امام یک قانون کلّی به او یاد می‌دهد. آن سوژه شده است و بهانه شده است که امام حالا یک قاعده کلّی بفرماید.

مثلاً روایت زراره که می‌فرماید «أیوجب الخفقۀ و الخفقتان علیه الوضوء» حضرت فرمودند «لا، فإن الیقین لا یبطل بالشک» این فإن الیقین یعنی یقین به همین چیزهای متعارف؟ نه. امام جوابی که می‌دهند درست است که آن سؤال سائل باشد اما جاهایی است که امام علیه السلام یک ضابطه کلّی که حکم آنجا و غیر آنجا را روشن کند بیان می‌فرمایند. البته این به فتانت فقیه و فقاهت فقیه این است که جابجا اینها را بتواند دریافت کند در روایاتی که مراجعه می‌کند، گاهی اینطور است.

گاهی اصلاً حضرت یک طوری هستند که ممکن است آنچه که سائل سؤال کرده است اصلاً جواب نمی‌دهند آنها، یک حرف دیگری است، آن را صلاح نمی‌دانند الان جواب بدهند حالا یا تقیه ای یا هر چه هست آن را صلاح نمی‌دانند الان جواب بدهند اما به جای او می‌آیند .... مثلاً سؤال اینطور گفته است «هل أکرم فلان شخص را؟» حضرت فرموده‌اند «أکرم العالم» اینجا حضرت یک جواب کلّی دادند، حالا گاهی هم «أکرم العالم» گفته‌اند قبول ندارند که او عالم است، مثلاً گفته‌اند ابو حنیفه را اکرام کنیم؟ «أکرم العالم» اگر بگویند نعم یعنی اینکه بله این عالم است، به جای اینکه بگویند این عالم است، یک جوری بگویند که تثبیت بشود و اقرار بشود به اینکه این عالم است فرمودند «أکرم العالم» اصلاً به صغرایش کار ندارند. آن وقت «رحم الله من عرف معاریض کلامنا» که گاهی فقیه متفتّن مثل مثلاً مجلسی، یکی از خصوصیات مجلسی قدّس سرّه همین است که اینها لحن ائمه را خوب می‌فهمیدند در اثر انس فراوان با روایات که اینجا حضرت می‌خواهد این را بفرماید.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که: «حصیلۀ البحث فی الإشکال علی الإطلاق الفظی» اگر شما اجازه بدهید من حصیله را نخوانم چون همین حرف‌هایی که زدیم الان تلخیص کرده است همه این حرف‌هایی که زده شد.

س: ...

ج: بله آنها هم بله. چون ببینید بنا نیست که این شأن نزول‌ها که همراه آیات ضبط نمی‌شوند. قرآن برای همیشه عالم است، این شأن نزول اگر قرار بود قرینه باشد باید اینها هم جاودانی می‌شد پس آنها سوژه است یعنی به خاطر این جهت آیه نازل شده است الاّ موارد نادری که ممکن است.

س: آن قاعده کلّی این بود که هر کجا که در مقام بیان باشد ...

ج: بله این که درست است اما حرف سر این است که در مقام بیان بودن .... آنها حرفشان این است که درست است که مقدّمات حکمت می‌خواهد اما قرینه سؤال سائل که آن از افراد متعارفه سؤال می‌کند و این قرینه که مجیب هم معمولاً سؤال سائل را می‌خواهد جواب بدهد خودش قرینه بر ضیق دائره می‌شود.

«المقام الثانی: فی التمسک بالإطلاق المقامی»

گفتیم ما دو جور اطلاق داریم، یکی اطلاق لفظی داریم و یکی اطلاق مقامی.

بحث اول راجع به اطلاقات لفظی بود که آیا به اطلاقات لفظیه برای موضوعات مستحدثه و مصادیق مستحدثه می‌توانیم تمسّک کنیم یا نه؟ بحثش انجام شد و نتیجه بحث این شد که بله می‌توانیم تمسّک کنیم و به اشکالاتش جواب دادیم.

حالا بحث دوم این است که اطلاق مقامی چیست؟

اطلاق مقامی این بود که لفظی در کار نیست که ما بخواهیم به شمول آن لفظ تمسّک کنیم، اما مقام یک مقامی است که تقاضای این را دارد که اگر چنین حکمی بود یا چنین قیدی لازم بود باید بیان می‌شد. مقام مقامی است که باید بیان می‌شد ولی چون این حکم یا این قید بیان نشد پس معلوم می‌شود که وجود ندارد.

حالا اطلاق مقامی خودش بر دو قسم است:

یکی اطلاق مقامی در مورد دلیل خاص، ادله خاص است.

دو اطلاق مقامی در مورد مجموع ادله شریعت.

یعنی گاهی می‌گوییم در این واقعه که امام فرموده است اینجا جایش بود، اگر آن بود اینجا می‌فرمود. این می‌شود خاص. گاهی می‌گوییم اگر اینطور بود در مجموع آموزه‌های شریعت کتاباً و سنّتاً باید این حرف زده می‌شد و حال اینکه می‌بینیم در مجموع کتاب و سنّت زده نشده است. این می‌شود اطلاق مقامی عام. فلذا در دو مقام اینجا بحث می‌شود.

«المقام الثانی: فی التمسک بالاطلاق المقامی»

س: ...

ج: الان روشن تر می‌شود. قبلاً هم عرض کردم این را اما باز اینجا روشن تر می‌شود.

«انّ التمسّک بالإطلاق المقامی بالنسبۀ الی المصادیق الجدیدۀ علی نحوین:

النحو الأوّل من التمسّک بالإطلاق المقامی: التمسبک بإطلاق مقامی لدلیل خاصّ» تمسّک می‌خواهیم بکنیم به اطلاق مقامی برای یک دلیل خاص. «کما إذا دلّ دلیلٌ مثلاً عل وجوب الزکاۀ فی أشیاء معیّنۀ فی مقام بیان ما تجب فیه الزکاۀ من دون اشتماله علی دالّ لفظی علی نفی الوجوب عن غیرها بالمطابقۀ أو بالإلتزام أو بالمفهوم»

امام در مقام بیان این هستند که ما یتعلّق به الزکاۀ را بیان کنند، نفرمودند «إنّما الزّکاۀ» که کلمه انّما را به کار ببرند که مفهوم داشته باشد. نه کلمه شرطیه ای گفتند که مفهوم داشته باشد، نه عبارتی به کار بردند، قیدی به کار بردند، فقط نه مورد را شمردند، اینجا می‌شود دلیل خاص، می‌گوییم اگر یک دهمی وجود داشت با توجه به اینکه امام در مقام بیان این هستند که ما یتعلّق به الزکاۀ را بیان کنند چه می‌کردند؟ می‌فرمودند. این مقام مقامی است که اگر یک دهمی وجود داشت، یک یازدهمی وجود داشت باید گفته می‌شد، نگفته‌اند پس معلوم می‌شود نیست.

بنابراین اینجا اطلاق مقامی است نه اطلاق لفظی چون آنهایی که گفته‌اند که شامل اینها نمی‌شود، اینکه فرد آنها نیست تا بگوییم شمول پیدا می‌کند لفظ، مفهوم. نه آنها معنای خودشان را دارند، این دهمی گفته نشده است، این یازدهمی گفته نشده است، نه اینکه آن گفته شده‌ها پرش اینها را می‌گیرد یا اینها را نفی می‌کند، پس اینجا مقامی است در این دلیل در این بیان مقامی است که اگر بود باید می‌فرمود.

مثال دیگر، شما می‌خواهید برای مردم مسأله بگویید، می‌خواهید بگویید من می‌خواهم امروز به شما تیمم یاد بدهم، تیمم را بالای منبر هم سنگ آوردید و انجام داده اید. حالا یک کسی از همان‌هایی که نشسته است و مسأله یاد می‌گیرد می‌گوید ما لازم است که یک دستی هم به سرمان بکشیم؟ می‌گوید نه اگر بود آقا می‌گفت دیگر، چون این در مقام چه بود؟ این بود که تیمّم یاد ما بدهد، اگر یک جزء دیگری غیر از اینهایی که گفت بود در این مقام مقامی بود که باید می‌گفت چون می‌خواست تیمم را یاد ما بدهد و این مقام مقامِ تعلیم تیمّم بود و او هم نمی‌خواست بخشی را در این مجلس بگوید و بخشی را در جای دیگر بگوید، قرائن و شواهد نشان می‌داد که در این مجلس می‌خواست تمام تیمم را اینجا یاد ما بدهد چون اینها متفرّق می‌شوند و می‌روند نمی‌آیند.

پس این می‌شود اطلاق مقامی دلیل خاص.

آیا می‌خواهیم ببینیم برای موضوعات مستحدثه اگر شارع در یک مقامی موضوعات مستحدثه را نگفت، مثلاً در همین مثال آن نه تا را فرموده است که اینها زکات دارد، اما امروز در دنیا یک چیزهایی پیدا شده است که اصلاً خبری از اینها در آن زمان نبوده است، یک کشت‌های جدیدی پیدا شد! نقدین را فرموده است، یک فلزهایی الان پیدا شده است که اصلاً آن زمان به ذهن اینها خطور نمی‌کرده، لعلّ اینها زکات داشته باشد. آیا می‌توانیم به اطلاق مقامی دلیل خاصّ زکات تمسّک کنیم و بگوییم همانطور که دهمی آنجا را تمسّک می‌کنیم برنج ندارد چون امام در ذیل ضمن آنها برنج را ذکر نکرده است، می‌توانیم بگوییم که آلومینوم هم ندارد چون نقدین گفته اند، طلا و نقره را گفته‌اند اینها را که نگفته اند، یا آن نه مورد را که گفته‌اند این را که نگفته‌اند دارد، پس معلوم می‌شود این هم ندارد. بحث می‌کنیم که آیا به این اطلاق مقامی می‌توانیم تمسّک کنیم یا نه به اطلاق مقامی نمی‌توانیم تمسّک کنیم و فقیه باید ضوابط دیگر استنباط را اینجا به کار بگیرد، مثلاً بگوید شک داریم به نحو شبهه حکمیه که زکات بر این واجب است یا واجب نیست و برائت جاری می‌کنیم، نمی‌دانیم فلان مقدارش ملک فقرا می‌شود یا نه استصحاب عدم ملکیت آنها را می‌کنیم و هکذا، ضوابط دیگر استنباط را باید بکنیم، به اطلاق مقامی نمی‌شود. اگر اطلاق مقامی را می‌توانستیم تمسک کنیم دیگر نسبت به اصول عملیه نمی‌رسید و خودش دلیل می‌شد.

س: ...

ج: قهراً چرا، حالا اگر کسی می‌گوید نمی‌توانیم تمسک کنیم به همین وجه می‌گوید، می‌گوید چون در مقام بیان این وجه نیست و آن وجود ندارد که در مقام بیان باشد.

«النحو الأوّل من التمسّک بالإطلاق المقامی» این بود که «التمسک بإطلاق مقامی لدلیل خاص، کما إذا دلّ دلیل مثلاً علی وجوب الزکاۀ فی أشیاء معیّنۀ فی مقام بیان ما تجب فیه الزکاۀ» بدون اشمتال این دلیل بر دال لفظی که دلالت بکند بر نفی وجوب زکات از غیر آن اشیاء معیّنه، دلالت می‌کند بر نفی چه به مطابقه چه به التزامه و چه به مفهوم. «فإن السکوت عن غیرها (غیر آن اشیاء معیّنه) ینفی تعلّق الزکاۀ بسائر الأشیاء» سکوت از غیر آنها نفی می‌کند به واسطه اطلاق مقامی تعلّق زکات را به غیر اشیاء «و حینئذٍ فقد یُتمسبک بهذا الإطلاق المقامی لنفی تعلّقها (تعلّق زکاۀ) بالمتولّد من تلقیح الأنعام الثلاثۀ من غیرها» انعام ثلاثه زکات دارد، حالا آیا تلقیح کردند انعام ثلاثه را با یک حیوان دیگر، مثلاً گاو را با اسب چیز کردند و یک حیوان جدیدی درست شد، آیا این زکات دارد یا ندارد؟ به اطلاق مقامی بیاییم نفی کنیم، این فرد جدیدی که در آن زمان‌ها نبوده است، الان یک کاری کردند و یک تکنیکی به کار بردند که الان تلقیح می‌توانند بکنند، نطفه مثلاً گاو را بگیرند در شکم اسب بگذارند یا اینکه آمیزش پیدا بکنند و یک حیوان جدیدی که نه به آن می‌شود گفت گاو و نه می‌توان به آن گفت اسب پیدا شد! این را می‌توانیم با اطلاق مقامی نفی کنیم یا نه؟

س: ادله سابقه مثل تبلیغ شریعت، نقض غرض، مثل بحث علم غیب را نمی‌شود به این ضمیمه کنیم ... که اگر به عنوان یک مبلّغ شریعت است و امام نگفته است پس دلیل می‌شود، یا نقض غرض می‌شود یا ...

ج: نه، در این دلیل خاصّ، ببینید دلیل خاص است. اینجا باید می‌گفتند یا در مجموع شریعت؟ آن که می‌گوییم این دین خالد است و همه احکام را .... این می‌شود برای مجموع شریعت که شاید بعداً بگوییم که حالا اطلاق مقامی قسم دوم این است که در مجموع شریعت جایش بود که گفته می‌شد، اما در این دلیل خاص که برای آدم‌های همان زمان می‌گویند چرا باید آنجا بگویند؟

«المناقشۀ فی النحو الأوّل من الإطلاق المقامی: إنّ الوجوه الثلاثۀ المتقدّمۀ فی مناقشۀ الإطلاق اللفظی یُمکن أن یُناقش ببعضها فی الإطلاق المقامی المذکور، کعدم إحراز کون المتکلّم فی مقام البیان بالنسبۀ الی المصادیق الجدیدۀ»

می فرمایند که ما در اطلاق لفظی مناقشاتی داشتیم، بعضی از آن مناقشات اینجا هم می‌آید، یکی از مناقشات چه بود؟ مناقشه دوم؟ مناقشه دوم این بود که در مقام بیان نیست، ما احراز نمی‌کنیم که مولی در مقام بیان این افراد است و یکی از شرایط انعقاد اطلاق این است که مولی در مقام بیان باشد. در اطلاق مقامی هم همینطور است، مثل مثال تیمّمی که زدم اگر ظواهر حال، قرائن نشان می‌دهد که در همین مجلس می‌خواهد واقعاً تیمّم را آموزش بدهد بتمامه و کماله آن وقت اگر نگفت که به سر هم دست بکش می‌فهمیم که این جزئش نیست، اما اگر چنین قرینه ای نباشد، مثل کلاس درس که حالا به تدریج خصوصیات را بیان می‌کنند، اطلاق مقامی پیدا نمی‌کند. فلذا مثلاً مثل زراره و محمد ابن مسلم که اینها متعلّم بودند و می‌آمدند، حالا امروز حضرت می‌فرموده و بعداً بقیه را روز دیگری ممکن است بفرماید یا وقت دیگری بفرماید، غیر از آن عامی که از دهات آمده است و یک مسأله ای را می‌پرسد و می‌خواهد برود، فلذا فقهای بزرگ متفتّن به نکات ریز و اینها، اینها فرق گذاشته‌اند بین روایاتی که راوی و سائلش آن قسم آدم‌ها باشند یا این قسم آدم‌ها باشند.

در آنها می‌گویند اطلاق تقیید نمی‌خورد بعضی‌هایشان. شیخنا الاستاد آقای حائری قدّس سرّه آن اطلاقاتی که به او آدم‌ها گفته می‌شود می‌گوید مقیّدات وقت تقییدش نمی‌کند بلکه آن مقیّدات دلیل است بر اینکه آن افضل می‌شود، مستحب است، برای اینکه او آمده است می‌پرسد و می‌خواهد برود، بله به محمد ابن مسلم می‌شود حالا امروز مطلقش را بگویی و فردا عامش را می‌گویی، امروز عام را می‌گویی و فردا تبصره‌هایش را می‌گویی. این فرقی است که آنها می‌گذارند –البته بعضی‌ها هم قبول ندارند این حرف را ولی حرف وجیهی است- و حرف قابل توجّهی است.

«یمکن أن یناقش ببعضها» به بعض آن مناقشات در اطلاق مقامی که ذکر شد، اطلاق مقامی که ذکر شد چه اطلاق مقامی ای بود؟ اطلاق مقامی دلیل خاص. مثل این مناقشه، مثل عدم احراز بودن متکلّم در مقام بیان بالنسبه مصادیق جدیده. شاید در مقام بیان نبوده است از این جهت ذکر نکرده است مصادیق جدیدش را، ابتلاء آنها نبوده است و ...

«بل یمکن أن یُذکر للوجه الأوّل تقریب أخر یختصّ بالإطلاق المقامی، و هو انّ الإطلاق المقامی یختلف عن اللفظی من ناحیۀ إمکان إحراز کون المتکلّم فی مقام البیان بالأصل»

یک بیان دیگر ایشان می‌فرمایند ممکن است بگوییم که آن بیان در اطلاق لفظی می‌آید اما در اطلاق مقامی نمی‌آید و آن این است که:

در اطلاق لفظی یک حرفی آقایان دارند منهم محقق خراسانی در کفایه در مشی فقهی شان؛ اینها می‌گویند اگر مولی یک حرفی زد و نمی‌دانیم که در مقام بیان بود یا نبود، اینها گفته‌اند اصل این است که در مقام بیان بوده. گفت «أکرم العالم» نمی‌دانیم در مقام بیان بود تا بگوییم عالم قید ندارد، فاسق باشد، عادل باشد؟ علمش هر علمی می‌خواهد باشد؟ علم فقه باشد، علم تفسیر باشد علم فلسفه باشد، علوم دیگر باشد، علم جغرافیا باشد، علم تاریخ باشد یا هر چه می‌خواهد باشد. می‌توانیم یا خیر؟ گفته‌اند اگر شک کردیم که مولی در مقام بیان است یا نیست آنجا چه می‌کنیم؟ اصل عقلائی این است که در مقام بیان است. این حرف را آنجا زده اند، مثل بزرگی مثل آقای آخوند قائل است به اصالۀ الإطلاق یا اصالۀ کون المتکلّم فی مقام البیان، اینها آنجا این را گفته اند.

اما این حرف را در اطلاق مقامی نمی‌توانیم بزنیم. در اطلاق مقامی باید احراز کنیم که در مقام بیان هستیم، لفظی که در کار نیست که ظهور باشد.

پس بنابراین یک تفاوتی بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی شد که آنجا می‌گفتیم که ... اگر می‌گفتیم که شک داریم که مولی در مقام بیان است یا نه در آنجا ممکن است یک کسی سر در می‌آورد و می‌گفت که شک داری؟ بگو ان شاء الله هست. اما اینجا دیگر نمی‌تواند چنین حرفی را بزند.

«بل یُمکن أن یُذکر لوجه الأوّل» از وجوه اینکه مولی در مقام بیان است یا نه که در مقام اطلاق مقام می‌گفتیم، تقریب دیگری که اختصاص دارد به اطلاق مقامی و آن این است که «انّ الإطلاق المقامی یختلف عن اللفظی» یعنی همین اطلاق لفظی «من ناحیۀ امکان إحراز کون المتکلّم فی مقام البیان» بسبب اصل عقلائی در اصل لفظی. اینکه در مقام بیان است یا نه امکان دارد ما احراز کنیم به سبب اصل لفظی که آقای آخوند می‌فرمایند اما «بخلاف الإطلاق المقامی؛ فإنّه لابدّ (در اطلاق مقامی) من إحراز ذلک بالوجدان و بمؤونۀ القرائن» به کمک قرائن و وجدان احراز کنیم، چرا؟ چون اینجا ظهور لفظی در کار نیست، اینجا این است که ما باید اطمینان پیدا کنیم از اینکه سکوت کرده است پس نبوده است، این اطمینان چه وقت حاصل می‌شود؟ وقتی بدانیم در مقام بیان است. «و لا سبیل لنا الی إحراز أنّ المعصوم علیه السلام کان بصدد البیان بالنسبۀ الی المصادیق الجدیدۀ التی لم تکن (آن مصادیق) مورد ابتلاء الناس آنذاک» در آن زمان.

س: ...

ج: حوزه اصالۀ الاطلاق عقلائی آنهایی که ادعا می‌کنند در جایی است که حرفی بزند و برای اینکه در مقام بیان قیود سخنش هست یا نه، اینجا که قیود سخنش نیست، یک امر آخری است، یک چیز دیگری است که آن را اضافه باید بکند، ضمیمه باید بکند، کنار آنها آن را هم بیان می‌کرد اما سکوت کرده است از آن، پس بنابراین آن اطلاق لفظی نیست آن اصالۀ البیان ظهورات است، ظهور این است که ان شاء الله اصل این است که در مقام بیان است، پس برای چه لب باز کرده است صحبت می‌کند؟ اما اینجا چنین اصل عقلائی وجود ندارد تا اینکه شارع بیاید آن را امضاء کرده باشد که شما می‌فرمایید شارع امضاء کرده است، نیست که شارع امضاء کرده باشد. چنین بناء عقلائی اینها می‌گویند وجود ندارد. حالا مرحوم امام قدّس سرّه که قبلاً هم عرض کردم ایشان حتّی در لفظی هم می‌گویند چنین اصل عقلائی وجود ندارد. نه در مبانی وجود دارد نه در اطلاقات لفظیه وجود دارد. همه جا ما باید اینکه متکلّم در مقام بیان است باید به قرائن و شواهد و ظهور حال بفهمیم، شک کرد بگویید ان شاء الله در مقام است، ان شاء الله ندارد عرف که واقعاً عرف شک بکند و بعد علیرغم اینکه شک کرده است بگوید ان شاء الله در مقام بیان است. چنین چیزی نیست.

س:

ج: چرا، ان شاء الله وارد فقه که شدید انقدر احراز می‌کنید که خدا می‌داند.

به خدمت شما عرض شود که «النحو الثانی من التمسّک بالإطلاق المقامی»

س: ...

ج: بله ببخشید!!

«الجواب عن مناقشۀ النحو الأوّل من الإطلاق المقامی: قد عرفت فی المبحث السابق عدم تمامیۀ هذا الإشکال»

س: اشکال در مقام بیان ...

ج: بله، که اینجا گفتیم که باید بدانیم متکلّم در مقام بیان است.

گفتیم آنجا نه خیلی جاها می‌دانیم در مقام بیان است، اینجا هم می‌گوییم بله خیلی جاها فقیه به تناسب روایات و ... می‌فهمیم که اینجا یک مقامی بوده است که حضرت می‌خواستند همه را بفرمایند و اطلاق مقامی می‌شود و فراوان است، خیلی ما داریم، هم در کتاب طهارت که ما بحث می‌کردیم خیلی جاها اطلاق مقامی بود که معلوم بود که اینجا واگذار کردند و چیز دیگری نفرمودند چون وظیفه غیر از این چیز دیگری نیست، این هست.

«و أمّا التقریب المذکور هنا فیمکن أن یُجاب عنه بما تقدّم فی البحث عن الإطلاق اللفظی من أنّ المتکلّم حیث کان بصدد بیان الشریعۀ الخالدۀ المحتاج إلیها فی جمیع الأعصار و الأمصار إلی یوم القیامۀ فیُحرز بذلک أنّه کان بصدد البیان بالنسبۀ الی حکم المصادیق الجدیدۀ أیضاً»

اینجا می‌گوییم درست، ما قرینه می‌خواهیم اما یک قرینه عامّه ای وجود دارد. نمی‌گوییم اصالۀ کون المتکلّم فی مقام البیان که شما اشکال کنید وقتی شک کردیم. نه، ما می‌گوییم یک قرینه عامّه ای وجود دارد که از آن می‌فهمیم که در مقام بیان است و آن این است که مگر این دین دینِ خالد نیست؟ مگر آدم‌هایی که بعد می‌آیند که معاصر با معصوم نیستند، مگر آنها نباید این احکام شریعت را عمل کنند؟ مگر کس دیگری پیدا می‌شود و هست که احکام شریعت نزدش باشد و برای مردم بگوید؟ کس دیگری اینچنین نیست. پس اینها نشان می‌دهد که شارع در مقام بیان برای بقیه امور برای همه افراد اجیال آتیه و مصادیقی که بعد پیدا می‌شود هم بوده است.

س: ...

ج: بله، حتی در دلیل خاص. ایشان می‌خواهد اینطور بگوید.

س: ...

ج: بله بله توجه دارم، حتی در دلیل خاص گاهی ... متُد شارع این است ... در همین دلیل خاص‌ها اسلام را بیان کرده است. با همین دلیل خاص‌ها در معمول جاها حرف‌ها را بیان کرده است. بله یک کلیاتی هم داریم اما معمولاً با همان دلیل‌های خاص بیان کرده است و اینجا جایش بود که بیان فرماید. البته همانطور که عرض کردم از بیرون این بیان بهتر است که ما برای مقام ثانی بیان کنی که در مجموع شریعت نشده است.

س: ...

ج: اطلاق مقامی در حقیقت مفهوم تحدید یکی از ادله اش همان اطلاق مقامی است، با هم فرقی نمی‌کند.

س: ...

ج: از چه جهت؟

س: ...

ج: نه، ببینید یک فرقکی هم دارد. گاهی به همان بیا است که در مقام بوده است که مقام تحدید است و گاهی هم این مقام مقامی است که اقتضاء تنبیه بر این مطلب را دارد، این را می‌گویند اطلاق مقامی. مثلاً؛ همان مثال‌هایی که بارها و بارها در اینجا زدیم اینها را توجه فرمایید این روشن می‌شود. مثلاً فرموده است کسی که مثلاً شیخ و شیخه است و نمی‌تواند روزه بگیرد یا واجب نیست بر او روزه بگیرد یک مد طعام بدهد، این که می‌گوید یک مُد طعام بدهد همان مجلس امام می‌داند که الان اگر به او بگویید یک مُد طعام بده می‌رود دم عطاری یک مُد طعام می‌خرد و می‌آورد می‌دهد به فقیر. معمولاً هم وقتی می‌روند عطاری و یک مُد طعام می‌خرند این طعام اگر بخواهید خالصش را حساب کنید، ریگ‌هایش و چیزهایی که معمولاً ممزوج با آن است کسر بکنید، یک گرمی، یک مثقال و دو مثقالی از آن پایین می‌آید. اینجا جایی است که توجه بدهد که اگر واقعاً آن را قبول ندارد و می‌گوید خالص خالص خالص باید یک مُد گندم باشد اینجا جایش است که بگوید، این تحدید نیست که. این مقام تحدید نیست، یعنی بله مفهوم تحدید می‌گوید که غیر از این چیزی بر آن واجب نیست، اما حال این طعام را می‌آید تطبیق می‌کند به همین که از عطاری می‌خرد که خالص اگر حساب بکنید واقعاً یک مُد نمی‌شود، یک مُد یک گرم کم می‌شود، اینجا جایش است که بگوید، حالا که نگفت آقایان می‌گویند اطلاق مقامی است. این مقام مقامی است که باید غفلت شخص را بزداید و حیث اینکه غفلت را ازاله نکرد معلوم می‌شود که این غیر فرد را به جای فرد قبول دارد.

یا در موارد دیگر؛ اینجا غیر فرد را به جای فرد قبول دارد اما گاهی فرد است اما عقلاء حکم غیر فرد را برای آنجا هم باید بگوید. مثلاً می‌گوید دم اینطور است. دم را وقتی می‌شوییم چه می‌شود؟ رنگش باقی می‌ماند، برهان به ما می‌گوید که اگر رنگ بود جوهر هم هست، اگر رنگ خون بود جوهر خون و خودِ خون هم هست، چرا؟ چون اگر خودِ خون، جوهر خون زائل شده باشد باید رنگ از جوهر خون بلند شد باشد و نشسته باشد روی لباس، روی ید و انتقال عَرَض من موضوعٍ إلی موضوع آخر مستهیلٍ چون از این موضوع که بلند می‌شود عرض وجوده فی نفسه عین وجوده فی موضوعه، لموضوعه. از این که بلند شد و به آن نشست پس روی چه بود؟ از اینکه فرض این است که زوال پیدا کرده و هنوز هم که روی آن ننشسته و باید بیاید بنشیند، پس این وسط روی چه بود؟ انقلاب شد؟ عرض شد جوهر و بعد شد دوباره عرض؟ پس بنابراین برهان می‌گوید اینجا خون هست اما غافلند مردم از آن و شارع اینجا تنبیه نفرموده است، همینجایی که می‌گوید برو لباست را بشوی و با آن نماز بخوان همینجا در همین مقامی که دارد این حرف را می‌زند و می‌گوید لباست را بشوی و با آن نماز بخوان، همانجا جا دارد که این تنبیه بفرماید در این مسأله اگر قبول ندارد ...

فلذا اطلاق مقامی گاهی سبب تحدید می‌شود و مفهوم می‌شود، مواردی هم هست که به مفهوم تحدید بر نمی‌گردد.

س: مواردی که مثال می‌زنید در لازم خارجی شیء است ...

ج: نه، می‌گوییم اطلاق مقامی اینطور نیست که مساوق با مفهوم تحدید باشد.

«قد عرفت فی المبحث السابق عدم تمامیۀ هذا الاشکال، و أمّا التقریب المذکور هنا فیُمکن أن یجاب عنه بما تقدّم فی البحث عن الإطلاق اللفظی من أنّ المتکلّم حیث کان بصدد بیان الشریعۀ الخالدۀ (شریعتی که جاودان است) المحتاج إلیها فی جمیع الأعصار و الأمصار الی یوم القیامۀ فیُحرز بذلک أنّه کان بصدد البیان بالنسبۀ الی حکم المصادیق الجدیدۀ أیضاً.

و اما نحو دوم یک مقدار مفصّل است ان شاء الله برای فردا. و صلی الله علی سیّدنا محمّدٍ و آله الطاهرین.